



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۲۰

م. اسحاق نگارگر

یک شهر و دو نرخ، یک کشور و چهل پادشاهی!

این جا که زور و زورگویی می چلد منطق، استدلال و خونسردی از آنجا کوچ می کند. اینک در افغانستان دولت، صدر و ذیل ندارد و همه امپراتوران خود مختار استند و در همین گیر و دار برخی ها ساده لوحانه خواب تجزیه کشور را نیز می بینند.

جناب رئیس اجرائیه بار ها گفته است که در انتخابات کاندید جمعیت اسلامی نبوده است حالا که جمعیت او را خائن به آرمان خویش می داند و کنار گذاشته است من دلیلی برای سهم بودن جمعیت در قدرت نمی یابم و اگر این امتیاز را که مسلماً بر ضد دموکراسی است برای خود می خواهند تا چند سال دیگر می خواهند؟ و آیا آرزو دارند جناب استاد عطا محمد نور تا که زنده است والی بلخ بماند؟

این گونه استقرار که تحول را نمی پذیرد خود مبتنی بر زور است که با دموکراسی سر نمی خورد.

بیچاره سعدی گفته بود که:

«ده درویش بر گلیمی بخشید و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد»

اینک سر بر دارد و ببیند که صد پادشاه در اقلیمی گنجیده و گلیم صبر و استقامت مردم را برچیده اند. یادداشتی را که در ذیل می خوانید من دو سال پیش در ۲۰ دسمبر ۲۰۱۵ نوشته بودم و اینک مشکل این است که:

هر کسی روز بهی می طلبد از ایام

مشکل این است که هر روز بتر می بینم

گویی همین استفاده از زور خاصیت بارز این «دموکراسی افغانی» است. فاعتبروا یا اولی الابصار ۲۰ دسمبر ۲۰۱۷ نگارگر برمنگهم

یک شهر و دو نرخ، یک کشور و چهل پادشاهی!

یاد پدرها و پدرکلان های ما به خیر باد که هرگز یک شهر را با دو نرخ ندیده بودند و در سرپای یک شهر همان یک نرخ را رواج شهر می دانستند و از وجود دو نرخ در یک شهر احساس تعجب می کردند. حقیقت این است که مهر خدا(ج) در دل های آنان موج میزد و از هر چه می دیدند خدا را نخست می دیدند و به همین دلیل وقتی به کار خرید و فروش می پرداختند معیار مفادشان در هر ده درهم یک درهم بود یعنی اگر چیزی را ده درهم می خریدند یازده درهم می فروختند و به همین یک درهم مفاد قانع بودند و بنا بر این در سرپای شهر حساب همین حساب ده خرید و یازده فروش بود و بدین ترتیب بود که در سرپای شهر همان یک نرخ وجود داشت و یک شهر و دو نرخ مایه تعجبشان می گردید.

از حکومت های شان هم پرسید که استقراری عجیب داشت و به اصطلاح خط گلیم ها چندین بار می رفت و پادشاه همان بود که بود. دعای شب و روز تابعان شاه نیز همین بود که خدا سرزمین شان را از شر پادشاه گردشی در امان خود نگاه دارد.

و اما روزگار ما را ببین که در یک شهر بیش از صد نرخ وجود دارد و در یک کشور بیش از چهل پادشاه. در روزگار ما معیار نرخ ها را زرنگی دکاندار و سادگی خریدار تعیین می کند و از هنگامی که در شهر ها نرخ های رنگارنگ پیدا شد این ضرب المثل با تعدد نرخ ها در میان مردم نیز رائج شد که چانه زدن را با فروشنده تا آنجا ادامه بده که از جیبنت عرق سر کند و فروشنده که همیشه زرنک تر از خریدار بود متاعی را که می خواست پانزده درهم بفروشد سی درهم قیمت می گذاشت و خریدار بیچاره حاضر می شد آنرا به بیست درهم بخرد و بدین ترتیب فروشنده پنج درهم اضافه تر از جیب خریدار کشیده بود.

در این دور و زمانه چیز ها را به حساب کیفیت نه بلکه به حساب مارک کمپنی های تولید کننده می خردند و بنا بر این نرخ پیراهن از پنج پوند شروع می شود و تا صد پوند بالا می رود و اما از پادشاه گردشی دیگر خبری نیست زیرا که حالا قانون درک ندارد و تنها زور می چلد و هر کس به تناسب زور خود پادشاهی می چلاند و دیگر به اختیار رعیت بیچاره نیست که برای یک پادشاه معین بیعت و در حوزه قدرت او با آرامی زندگی کند.

و چه دشوار است زیر سلطه این همه پادشاه زیستن و همه را از خود راضی نگاه داشتن. تصورش را بکنید که شما در کابل استید و به حکم فرهنگ مسلط بر شهر هر صبح ماشین چلت سه تیغه را بر روی خود می دوانید و ریش را از ته می تراشید. حالا کاری عاجل ایجاب می کند که مثلاً به وردک و میدان بروید که آنجا زور طالبان مسلط است و آنان ریش را کارت هویت و نشانه مسلمانی تان می دانند و ناگهان دو تا طالب تفنگ بر شانه دستک تان را می گیرند و شما را نزد به اصطلاح قاضی خود گماشته می برند و او هم دو نفر را امر می کند که برخلاف کرامت بشری تان شما را کف پای بردارند و تا دل شان یخ می کند بر کف پا های تان زده بروند و از شما بخواهند که توبه بکشید! دُرست همان وقت است که از مصیبت آن سه جوان که طالبان ایشان را در غرنی کف پای برداشته بودند آگاه می شوید که به اصطلاح یک من آرد چند فطیر می شود.

هر دولت وظیفه دارد که وقار و حیثیتِ تابعان خود را حفظ کند و اگر این حیثیت و وقار مورد تجاوز افرادی قرار می‌گیرد که غیر از زور هیچ صلاحیت قانونی ندارند، آن دولت مکلف است که از تابعان خود تا پای مرگ دفاع کند. در دیار ما زیر ریش دولتمردان دختری را با یک اتهام بی‌بنیاد با شکنجه‌های غیر انسانی به قتل می‌رسانند و دولت سکوت می‌کند و یا برای فاتحه می‌رود و این گونه فاتحه رفتن بر زخم ناسور و علاج ناپذیر مردم نمک پاشیدن است.

در غور دخترکی دیگر را که به ازدواج اجباری با مردی که بیشتر از سه برابر سن او سن دارد تمکین نکرده است به جرم زنا متهم و باز به فیصله یک قاضی خود گماشته سنگسار می‌کنند و عذر لنگ دولت این است که آن منطقه در تسلط طالبان است و بنا بر این "بنده در آن بی‌دخل است" باز در شهری که فقط یک ساعت از پایتخت فاصله دارد سه جوان را بدون این که بگویند مال چه کس را از کجا و به چه وسیله دزدیده اند در محضر عام کف پای می‌وردارند و می‌زنند و باز هم از همان شیوه "بنده بی‌دخل است" استفاده می‌شود.

به یاد بیاوریم صدر اسلام و دوران حضرت ابوبکر صدیق (رض) را که برخی از قبایل نمی‌خواهند زکوة خود را بپردازند و حضرت ابوبکر تا بدانجا می‌جنگد که قانون را بر سر پای جامعه حاکم می‌سازد.

آیا عجیب نیست که امریکا قوای خود را در افغانستان نگاه می‌دارد، آلمان نیز قوایش را نگاه می‌دارد و دولت هم که دعوی نیرومندی دارد ولی این همه نیرو باهم نمی‌تواند زهر چشمی به طالب نشان بدهد که بدین بی‌باکی کرامتِ اشخاص را به باد استهزاء و تمسخر نگیرد. خدا بیامرزد مادر بیچاره ام را که وقتی کسی به کار بالاتر از توان خود دست می‌برد برایش می‌گفت: "دُر کو که نمی‌تانی، ویران کده می‌مانی!" حالا کسی پیدا می‌شود که این مثلِ مادر مرحوم مرا به گوش دولتِ وحدتِ ملی و اربابانِ شان در امریکا، آلمان و ناتو برساند و به آنان بگوید: "دُر کو که نمی‌تانی ویران کده می‌مانی!" و یا کسی پیدا می‌شود که بدین طالبان بدبخت بفهماند که حالا که ضعفِ دولتِ حالتی را به وجود آورده است که به اصطلاح "کس نمانده در سرای، موش شده کدخدای"

مجازات های اجتماعی تر از کف پای برداشتن افراد نیز وجود دارد که هم لعل را به دست می‌آرد و هم دل یار را نمی‌رنجاند. نمی‌شود که اشخاص را محکوم کنید که برای چند روز به اندازه گناه شان یک گوشه شهر را پاک کنند و یا در یک کار خیر دیگر سهم بگیرند. اینان چه وقت از صائب یاد می‌گیرند که:

درس ادیب اگر بُود زمزمه محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

تعذیب انسان و تحقیر کرامتِ انسانی را اسلام نیز جواز نمی‌دهد مگر اینکه دولت یا شبح دولت قصد انتقام گیری از مجرم را داشته باشند که مجازات برای اصلاح حال است و نه برای انتقام از مجرم.

فاعتبروا یا اولی الابصار. روز یکشنبه ۲۰ دسمبر ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر